

بررسی انتقادی دیدگاه محقق اصفهانی

درباره «ایمان»*

محمد اسحاق عارفی (نویسنده مسئول)**

جواد رقوی***

چکیده

مسئله «ایمان» از مهم‌ترین مباحث کلامی و بحث انگیزترین موضوع در کتاب‌های کلامی به ویژه کتاب‌های قرون اولیه اسلام است. یکی از کسانی که حقیقت ایمان را مورد کاوش قرار داده و پس از طرح دیدگاه خاص در این اره به توضیح و تبیین آن پرداخته است، حکیم محمد حسین اصفهانی است. در این تحقیق با روش توصیفی، تحلیلی دیدگاه یاد شده مورد بررسی قرار گرفته است و پس از تبیین و تحلیل دیدگاه مزبور به ارزیابی آن پرداخته شده است. بر اساس این دیدگاه معرفت و تصدیق منطقی عین ایمان به شمار می‌آید و تعهد و تسلیم قلبی از آثار آن قلمداد می‌شود و این مطلب به دست آمده است که این دیدگاه همان گونه که از نظر معنا شناختی ایمان قابل دفاع نیست، دلیل عقلی و متون دینی نیز آن را تأیید نمی‌کند و باید گفت حقیقت ایمان را تعهد و تسلیم قلبی تشکیل می‌دهد و علم و معرفت نه عین ایمان است و نه جزء آن و نه علت تامه، بلکه شرط لازم آن به شمار آمده و ایمانی که سعادت ابدی انسان را به دنبال دارد بر معرفتی یقینی استوار است.

کلید واژه‌ها: محقق اصفهانی، ایمان، معرفت تصدیقی، تسلیم قلبی، معرفت یقینی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۴/۰۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۶/۰۳.

** استادیار مدعو جامعه المصطفی ﷺ العالمیه و دانشگاه علوم اسلامی رضوی /

eshagharefi43@gmail.com

*** استادیار و عضو هیئت علمی جامعه المصطفی ﷺ العالمیه / jraghavi@yahoo.com

مقدمه

مسئله ایمان از مهم‌ترین ارکان زندگی بشر به شمار می‌آید و مسیر حرکت انسان را تعیین می‌کند. ایمان دینی سرنوشت سازترین انتخاب در زندگی افراد بوده و سعادت ابدی او را رقم می‌زند، اما اینکه حقیقت ایمان چیست و با علم چه نسبتی دارد، در این باره، پرسش‌هایی مطرح است که به برخی آن‌ها اشاره می‌شود:

- ماهیت ایمان و مولفه‌های آن چیست؟

- آیا ایمان عین علم است؟

- اگر ایمان عین علم است، کفر جحود مانند کفر شیطان و فرعون چگونه قابل توجیه است؟

- اگر ایمان غیر علم است رابطه آن با علم چگونه است؟

- آیا علم جزء ایمان است یا شرط کافی و علت ایمان، یا شرط لازم آن یا اینکه علم در ایمان هیچ نقشی ندارد و ایمان با شک و تردید نیز پدید می‌آید؟

- اگر معرفت و علم در تحقق ایمان نقش دارد، کدام سطح از معرفت است؟

- آیا برای پیدایش ایمان، معرفت یقینی لازم است یا معرفت ظنی نیز کفایت می‌کند؟
درباره پاسخ پرسش‌های یادشده دیدگاه‌های گوناگونی پدید آمده‌اند. این دیدگاه‌ها از قرون اولیه اسلام آغاز شده و تاکنون ادامه دارد؛ در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. تصدیق منطقی، عمل و اقرار زبانی اجزای تشکیل‌دهنده ایمان

برخی از فرقه‌های خوارج، علم، عمل و اقرار زبانی را از مؤلفه‌های ایمان به شمار آورده‌اند.

بیهسیه یکی از از گروه‌های خوارج است که این دیدگاه را پذیرفته‌اند. (شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج: ۱؛ ۱۴۶) ازارقه از دیگر فرقه‌های خوارج است که بر اساس همین دیدگاه، مرتکب گناه کبیره را کافر ملی و مخلد در جهنم دانسته‌اند. آنان علت تامه کفر شیطان را ارتکاب گناه کبیره و تخلف از دستورات الهی می‌دانند. (همان: ۱۴۱)

۲. تصدیق قلبی، عمل و اقرار زبانی اجزای تشکیل‌دهنده ایمان

این دیدگاه نیز به خوارج نسبت داده شده است. بر اساس این دیدگاه نیز اگر کسی عمل و اطاعت را ترک کند، کافر به شمار می‌آید. (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج: ۵؛ ۱۷۹)

۳. تصدیق قلبی تمام حقیقت ایمان

طبق این دیدگاه به وسیله تصدیق قلبی تمام حقیقت ایمان پدید می‌آید، به گونه‌ای که اگر کسی تصدیق قلبی داشته باشد و در زبان اظهار ایمان نکند یا رفتار او بر اساس ایمان قلبی نباشد، باز هم مؤمن به شمار می‌آید. (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵: ۱۷۸-۱۷۷)

۴. تصدیق منطقی و اقرار زبانی تشکیل‌دهنده تمام حقیقت ایمان

خواجه نصیر الدین طوسی در برخی مکتوبات خود علم و اقرار زبانی را تمام حقیقت ایمان قلمداد کرده و هر یک از علم و اقرار زبانی را به تنهایی کافی ندانسته است. او برای کافی نبودن علم به این آیه مبارکه استدلال کرده است: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾. (نمل: ۱۴) طبق این آیه، فرعون و طرفداران او در حالی که در باطن به معجزات و حقانیت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام یقین داشتند، ولی از روی ظلم و برتری طلبی حقانیت او را انکار کردند و ایمان نیاوردند. وی همچنین، برای بسنده نبودن تصدیق زبانی به این آیه استدلال کرده است: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾. (حجرات: ۱۴)

بر اساس این آیه، اعراب بادیه‌نشین در عین اینکه گفتند ما از ته دل ایمان آوردیم، ولی خداوند به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: بگو شما ایمان نیاورید، لیکن بگویید اسلام آوردیم. (علامه حلی، ۱۳۷۲: ۴۵۴)

۵. تصدیق قلبی و اقرار زبانی تمام حقیقت ایمان

بر اساس این نظریه، تصدیق و تسلیم قلبی به علاوه اقرار زبانی حقیقت ایمان را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین، اگر کسی به تمام حقایق دینی تصدیق قلبی داشته باشد، ولی در زبان به آن اقرار نکند، یا تنها با زبان اقرار کند و تصدیق قلبی نداشته باشد، مؤمن به شمار نمی‌آید. (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵: ۱۷۸)

۶. تصدیق قلبی و تصدیق منطقی تمام حقیقت ایمان

طبق برخی دیدگاه‌ها، تصدیق قلبی به علاوه تصدیق منطقی و علمی ماهیت ایمان را تشکیل می‌دهد. از برخی سخنان محقق خراسانی این دیدگاه به دست می‌آید. او زمانی که درباره اصول دین سخن گفته است، یادآور شده است که درباره اصول دین صرف علم کفایت نمی‌کند، بلکه به علاوه آن، التزام قلبی، تسلیم در برابر عقاید دینی و انکار نکردن آن‌ها نیز ضروری است. (آخوند خراسانی، ۱۴۱۰ق: ۱۶۸)

از کسانی که ماهیت ایمان را مورد تحقیق قرار داده و دیدگاه خاصی در این باره ابراز نموده است محقق بزرگ، شیخ محمد حسین اصفهانی است. در این نوشتار حقیقت ایمان را از نظر این محقق بررسی می‌کنیم و دیدگاه او را در این باره مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

از آنجا که فهم حقیقت ایمان و ارزیابی دیدگاه‌ها، به ویژه دیدگاه محقق اصفهانی در این باره ارتباط عمیقی با فهم معنای تصدیق و آگاهی از اقسام آن دارد، نخست به صورت خلاصه به معنای تصدیق می‌پردازیم و به اقسام آن اشاره می‌کنیم و سپس دیدگاه محقق اصفهانی را درباره ایمان، تبیین و تحلیل نموده و مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

«تصدیق» در لغت به معنای راست دانستن (ابن منظور، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۳۰۷)، قبول کردن (انیس ابراهیم، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۰۸۷) و باور داشتن (عمید، ۱۳۶۹، ج ۱: ۵۸۲) است. این واژه در اصطلاح به دو معنا به کار رفته است؛ طبق یک معنا به نام تصدیق منطقی و طبق معنای دیگر به اسم تصدیق قلبی یاد می‌شود.

تصدیق منطقی در مقابل تصور قرار دارد و از اقسام علم حصولی به شمار می‌آید. در اینکه حقیقت تصدیق منطقی چیست، دیدگاه‌های مختلف پدید آمده‌اند، از آنجا که تصدیق مزبور از اقسام علم حصولی است، در تعریف آن باید علم به کار گرفته شود، بنابراین مناسب‌ترین معنا برای تصدیق یاد شده این است: «علم به وقوع یا عدم وقوع نسبت» (خوانساری، ۱۳۷۶: ۵۸) یا «ادراک مطابقت یا عدم مطابقت یک نسبت با واقع» (مظفر، ۱۴۰۰ق: ۱۶)، تصدیق قلبی به معنای تسلیم قلبی است. (تفتازانی، ۱۳۶۳، ج ۵: ۱۸۵)^۱ که از آن به عقد القلب، التزام قلبی (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۸: ۲۵۹)، علقه قلبی (محمدی، ۱۳۹۷: ۵۳) و اعتراف قلبی (ملا عبدالله، ۱۳۶۳: ۱۷۰) یاد می‌شود.

تصدیق منطقی و قلبی از جهات مختلف با یکدیگر تفاوت دارند، از جمله اینکه تصدیق منطقی از اقسام علم حصولی و از سنخ معرفت و بینش است و تصدیق قلبی از مصادیق گرایش و تمایلات قلبی است. (محمدی، ۱۳۹۷: ۴۲) دیگر اینکه تصدیق منطقی در مقابل جهل و نادانی است و تصدیق قلبی در مقابل تکذیب و انکار است. (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵: ۱۸۵-۱۸۴)

۱. و الیه اشار الغزالی، حیث فسّر التصدیق بالتسلیم. (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۵: ۱۸۵)

پس از مقدمه یاد شده به بررسی دیدگاه محقق اصفهانی درباره ایمان می‌پردازیم و برای تحقیق و تبیین دیدگاه یاد شده، مسائل ذیل را یادآور می‌شویم:

۱. طرح دیدگاه محقق اصفهانی؛
۲. تبیین و توضیح دیدگاه یاد شده؛
۳. رفع اشکالات از دیدگاه مذکور؛
۴. بیان وجه ضعف و یادآوری برخی اشکالات بر دیدگاه مزبور.

۱. طرح دیدگاه محقق اصفهانی

طبق دیدگاه محقق اصفهانی حقیقت ایمان عین معرفت و یقین و علم تصدیقی است:

حقیقة الايمان الذی هو هیئة نورانیة یتجوهر بها جوهر النفس، هو العلم و المعرفة و الیقین. (اصفهانی ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۴۰۵)

بر اساس این دیدگاه، ماهیت «ایمان» از سنخ بینش و تصدیق منطقی است و امور دیگر در تشکیل ایمان دخالت ندارد.

۲. تبیین دیدگاه محقق اصفهانی

محقق اصفهانی در تبیین این دیدگاه می‌گوید معرفت - به ویژه معرفت تصدیقی - یک امر مشکک بوده و دارای این مراتب است:

مرتبه اول؛ علم تصدیقی که از طریق تقلید پدید می‌آید. این علم گاهی در احکام و فروع است و گاهی در عقاید و اصول دین. علم تقلیدی در فروع واقعاً علم است و به وسیله آن احکام فعلی ظاهری بر انسان اثبات می‌شود. (همان) اما علم تقلیدی در اصول عقاید، در حقیقت علم نیست، زیرا ثبوت تعبدی در مورد مبدأ و معاد معنا ندارد و در خصوص ثبوت واقعی آن‌ها انسان یا عالم است یا جاهل و فرض سوم وجود ندارد. مقلد در اصول عقاید مانند مریضی است که به طبیب متخصص اعتماد می‌کند و اعتقاد دارد که آنچه او دستور داده برای مرض او مفید است، ولی درباره حقیقت مرض و حقیقت دارو هیچ گونه اطلاعی ندارد. (همان)

مرتبۀ دوم؛ معرفتی که از طریق برهان حاصل می‌شود. (همان: ۴۰۶) چنین معرفتی قلب را نورانی می‌کند و بالاصاله سعادت را در پی دارد. این گونه معرفت همواره ثابت و زوال‌ناپذیر است و عین ایمان به شمار می‌آید.

مرتبۀ سوم؛ معرفتی که از طریق کشف و شهود پدید می‌آید. (همان) این معرفت نسبت به معرفت قبلی از مرتبۀ بالاتری برخوردار است و از آن به عین یقین تعبیر می‌شود. مرتبۀ چهارم؛ معرفتی که از طریق استغراق در شهود نور الهی و فنای فی الله پدید می‌آید. این معرفت بالاترین معرفت و آخرین معرفت برای موجود ممکن است و از آن به حق یقین یاد می‌شود. (همان)^۱

بر اساس دیدگاه یاد شده، از معارف مزبور، سه قسم اخیر آن‌ها عین ایمان به شمار می‌آید، چرا که ایمان و معرفت تصدیقی عین یکدیگرند، لذا طبق این دیدگاه مراد از «کمال» در حدیث شریف «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱)، کمال اول است که مقوم ذو کمال بوده و به انتفای آن ذو کمال منتفی می‌شود؛ یعنی آغازین ایمان و معرفت، تصدیقی است که اگر چنین معرفتی نباشد ایمان دینی منتفی می‌شود. (همان: ۴۰۵)^۲

طبق این دیدگاه، تسلیم قلبی، رضا، خضوع و مانند آن‌ها در حقیقت ایمان دخالت ندارد و از آثار ایمان است، یعنی هرگاه ایمان که مساوی با علم و معرفت است در قلب انسان نفوذ کرد، تسلیم، رضا و مانند آن‌ها را به دنبال دارد. (همان: ۴۰۶)^۳

بر اساس این دیدگاه، تقابل ایمان و کفر گاهی از نوع تقابل عدم ملکه است و گاهی از نوع تقابل تضاد، زیرا ایمان به خداوند عین علم و معرفت به اوست، حال کفر درباره خداوند از نوع جهل بسیط و شک درباره اوست یا از نوع جهل مرکب و اعتقاد به خلاف

۱. والمقلد بما هو مقلد غیر عارف... اذ لیس فی باب المبدء و المعاد ثبوت تعدبی... ثانیها المعرفة الحاصلة بالبرهان... ثالثها المعرفة الشهودیة... و فوق هذه المرتبة مرتبة حق یقین و هی مرتبة الاستغراق فی شهود نور العظمة و الکبریاة و مقام الفناء فی الله و البقاء به.

۲. و ما ورد من أن: أول الدین معرفة الله و کمال معرفته التصدیق به، لا یراد منه کمال فی قبال النقص بل کمال الأول الذی ینتفی ذو کمال بانتفائه و هو مقوم الشيء و ما به الشيء یكون شیئا.

۳. و الرضا و التسلیم و شیهما المنبعث عن رسوخ العلم و المعرفة من أحوال القلب و ملکاته، لا أن الإیمان بلحاظ المقام الأول مقوم بالرضا و التسلیم و أشباه ذلك.

حق و عدم وجود خداوند است؛ در صورت اول تقابل ایمان و کفر، تقابل عدم و ملکه است و در صورت دوم تقابل تضاد.^۱

۱.۲. بررسی دیدگاه

در بررسی این دیدگاه به دو مطلب می‌پردازیم؛ رفع برخی اشکالات این دیدگاه و بیان ضعف و ورود برخی اشکالات بر آن.

۱.۱.۲. رفع برخی اشکالات

یکی از اشکالاتی که متوجه این دیدگاه است و محقق اصفهانی نیز به آن اشاره نموده این است که اگر ایمان عین علم باشد، کفر جحود که آیات و روایات بیانگر آن است، چگونه قابل توجیه است؟ در قرآن بعضی جاحدان و منکران حقایق مثل شیطان، فرعون و مانند آن‌ها کافر شمرده شده‌اند. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾. (بقره: ۳۴) این در حالی است که ابلیس از معرفت برخوردار است، پس چگونه می‌توان گفت ایمان مساوی با معرفت و کفر مساوی با جهل است؟

محقق اصفهانی به این اشکال دو گونه پاسخ داده است:

۱. ایمان مساوی با معرفت و علم است، ولی اثر آن گاهی باقی می‌ماند و گاهی از

بین می‌رود.

توضیح مطلب اینکه پس از معرفت و ایمان، گاهی عقل بر قوه واهمه و سایر قوا سلطنت دارد و گاهی قوه واهمه بر عقل مسلط می‌شود. در صورت اول ایمان و معرفت از آثار مطلوب برخوردارند و انسان به وسیله آن دو می‌تواند به مقام فرشتگان مقرب و بالاتر از آن صعود کند. در صورت دوم، معرفت و ایمان آثار خود را از دست می‌دهند و شیطنت، مغالطه، کذب، حق‌ستیزی و حق‌گریزی جای آن دو را می‌گیرد. دلیل مدعای یاد شده وجدان همه انسان‌ها است. هر انسانی به روشنی می‌یابد که آثار ایمان و معرفت با غلبه و تسلط قوه واهمه بر عقل زائل می‌گردد. برای نمونه، کسی که یکی از بستگان

۱. فالکفر یقابله تارة بتقابل العدم و الملكة و هو الجهل بالله تعالی و بما یجب معرفته و آخری بتقابل التضاد و هو اعتقاد خلاف الحق و الواقع المعبر عنه بالجهل المركب.

یا دوست صمیمی او در اثر ضعف و ناتوانی می‌میرد، به مرگ آن علم و ایمان دارد و نیز ایمان و معرفت دارد که او دوباره زنده نمی‌شود و نیز ایمان دارد که بر فرض زنده شود، هیچ مشکلی برای او پدید نمی‌آورد، زیرا اولاً دوست اوست و قصد ندارد برایش مشکلی ایجاد کند و ثانیاً بر فرض، قصد ایجاد مشکل داشته باشد، توانایی ندارد و این شخص قوی‌تر از اوست. در عین حال این شخص از آن مرده می‌ترسد و اگر تنها باشد، نزدیک او نمی‌خوابد، زیرا قوه واهمه‌اش بر قوه عاقله تسلط یافته و در نتیجه آثار یقین و ایمان وی از بین رفته و آثار واهمه جای آن را گرفته است.

همین گونه است کسی که ایمان و معرفت به مبدأ و معاد دارد، لیکن در اثر رسوخ ملکات پست و دوستی ریاست و مقام، قوه واهمه‌اش بر قوه عاقله مسلط می‌گردد و در نتیجه آثار و نورانیت و ایمانش از بین می‌رود و ظلمانیت، حق‌گریزی و حق‌ستیزی جای آن را می‌گیرد. (همان: ۴۰۷-۴۰۶) پس می‌توان گفت شیطان، فرعون و مانند آن‌ها در عین اینکه ایمان و معرفت به مبدأ و معاد داشته‌اند، آثار ایمانشان از بین رفته و آثار کفر و انکار جای آن را گرفته است و لذا جزو کفار قلمداد می‌شوند.

۲. منکران حق، هم علم و معرفت دارند و هم ایمان و اعتقاد قلبی، ولی به خاطر خباثت باطنی و دشمنی با حق و حفظ مقام و سلطنت، حقایق را در زبان انکار می‌کنند، بنابراین انکار آن‌ها انکار لفظی و زبانی است، نه قلبی و همین انکار حقایق در زبان و دشمنی با حق باعث می‌شود که منکران حقایق جزو کفار به شمار آیند. (همان: ۴۰۷)

با توجه به مطالب یاد شده این نکته به دست می‌آید که بر اساس این دیدگاه می‌توان گفت ایمان از تدین قابل انفکاک است؛ به این معنا که ممکن است کسی ایمان داشته باشد، ولی متدین نباشد؛ یعنی ممکن است کسی معرفت و اعتقاد قلبی به اصول دین داشته باشد، ولی در عمل، دشمن حق و منکر حقایق دینی باشد و آن‌ها را نپذیرد، مانند کافران منکر. بنابراین بین ایمان و تدین نسبت اعم و اخص مطلق برقرار است؛ به این معنا که هر کسی متدین باشد دارای ایمان نیز هست و اما هر که دارای ایمان باشد، لزوماً متدین نیست. ممکن است متدین باشد، مانند مؤمنان متدین و ممکن است متدین نباشد، مانند کافران منکر.

۲.۱.۲. بیان وجه ضعف و یادآوری برخی اشکالات

دیدگاه یادشده با اشکالات متعددی مواجه است که ضعف آن را نمایان می‌کند. برخی از مهم‌ترین آن‌ها را به صورت زیر می‌توان بیان کرد:

۱. یکی از اشکالاتی که این دیدگاه را به چالش می‌کشد این است که دیدگاه مزبور اجتماع دو امر متقابل را به دنبال دارد. این اشکال را در قالب قیاس منطقی این گونه می‌توان بیان کرد: دیدگاه یاد شده مستلزم صدق واژه «مؤمن» بر منکران و دشمنان حقایق است، لیکن لازم، امری باطل و غیر قابل پذیرش است، پس ملزوم که همان دیدگاه یاد شده است نیز قابل پذیرش نیست.

دلیل ملازمه این است که از یک طرف بر اساس دیدگاه مزبور، ایمان مساوی با علم است؛ یعنی علم به هر شیء مساوی با ایمان به آن شیء است. از طرف دیگر، ابلیس، فرعون و مانند آن‌ها به اصول عقاید علم و معرفت داشتند، پس به اصول مزبور ایمان داشتند و هر کس به این اصول ایمان داشته باشد، اطلاق مؤمن بر او بدون اشکال است، پس بدون تردید واژه «مؤمن» بر شیطان و فرعون اطلاق می‌شود و آنان جزو مؤمنان قلمداد می‌شوند.

بطلان لازم آشکار است، زیرا منکران حقایق مانند شیطان و فرعون مصداق بارز کافر به شمار می‌آیند و با فرض صدق کافر بر آن‌ها صدق مؤمن بر آنان امکان‌پذیر نیست، زیرا همان گونه که قبلاً یادآوری شد ایمان و کفر دو امر متقابل‌اند و تقابل آن‌ها از نوع تقابل تضاد یا عدم و ملکه است و در هر صورت شیء واحد نمی‌تواند مصداق دو امر متقابل باشد؛ پس صدق واژه «مؤمن» بر منکران حقایق یک امر باطل بوده و قابل پذیرش نیست.

ممکن است از این اشکال این گونه پاسخ داده شود که بطلان لازم در اشکال مزبور پذیرفتنی نیست؛ یعنی صدق «مؤمن» بر منکران حقایق بدون اشکال است، زیرا در منکران حقایق دو جهت وجود دارد؛ علم و معرفت به اصول عقاید که مساوی با ایمان است و انکار حقایق. از جهت اول، آنان دارای ایمان‌اند و مصداق مؤمن به شمار می‌آیند و از جهت دوم کافر منکر قلمداد می‌شوند و اجتماع دو امر متقابل در شیء واحد از دو جهت هیچ اشکالی ندارد، چنانکه صدق اُبُوت و نُبُوت - که دو امر متقابل هستند - بر

شخص واحد از دو جهت مشکلی به دنبال ندارد. حاصل آنکه در صدق واژه «مؤمن» بر منکران حقایق اشکالی وجود ندارد.

این پاسخ با توجه به سخنان دیگر صاحب این دیدگاه قابل پذیرش نیست. وی در مباحث طلب و اراده پس از آنکه تصدیق و حکم را فعل نفس قلمداد می‌کند می‌گوید: ایمان از اکتل کمالات نفس به شمار می‌آید و کفار از آن بهره‌ای ندارند. (همان، ج ۱: ۲۷۲) از مطلب یاد شده اشکار می‌گردد اینکه بر فرض اجتماع ایمان و کفر از دو جهت بر کفار وجود مشکلی نداشته باشد، لیکن اجتماع آن‌ها از طریق دیگر پذیرفتنی نیست، زیرا ایمان از اکتل کمالات نفس به شمار می‌آید و التزام به اکتل کمالات درباره کفار معنا ندارد. حاصل آنکه اجتماع ایمان و کفر در شخص واحد امکان‌پذیر نیست، یا به دلیل امتناع اجتماع دو امر متقابل یا به جهت اینکه ایمان بالاترین کمال نفس به شمار می‌آید و سعادت ابدی انسان را رقم می‌زند و درباره کفر قابل تصور نیست.

۲. حقیقت ایمان را تسلیم و تعهد قلبی تشکیل می‌دهد و صرف معرفت و شناخت بدون علاقه و تسلیم قلبی ایمان به شمار نمی‌آید، لذا کسی که دشمن خود را دقیق می‌شناسد به او گفته نمی‌شود که به دشمن خود ایمان دارد. روایات اسلامی به وضوح این مطلب را بیان کرده‌اند. طبق روایات اساس ایمان و ریشه دین بر تعهد و تسلیم قلبی استوار است؛ «اصل الایمان حسن التسلیم؛ اساس ایمان تسلیم در برابر حق و فرمان الهی است». (آمدی، ۱۳۸۷: ۲۲۴) «الدین شجرة اصلها التسلیم و الرضا؛ دین درختی است

که ریشه آن تسلیم و خوشنودی از خداوند است». (همان: ۷۶)

شهید مطهری نیز به این مطلب اشاره کرده چنین می‌گوید:

شناخت تنها ایمان نیست. ایمان گرایش است و تسلیم است. در ایمان عنصر گرایش، عنصر تسلیم، عنصر خضوع و عنصر علاقه و محبت خوابیده است، ولی در شناخت مسئله گرایش مطرح نیست. (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۲۳: ۱۸۷)

۳- قوام دین به آرامش است، زیرا ایمان از ماده «امن» و امن به معنای آرامش، امنیت و از بین رفتن ترس است. (قریب، ۱۳۶۶، ج ۲: ۸۴) ناگفته پیداست که به صرف شناخت و معرفت، امنیت و آرامش پدید نمی‌آید. کسی که دقیق می‌داند که در معرض حمله دشمن قرار دارد و یقین دارد که به زودی مورد حمله قرار می‌گیرد، نه تنها آرامش برای او پدید نمی‌آید، بلکه اگر قبل از معرفت مزبور آرامشی داشت است از او سلب

می‌شود. اگر برای افراد یک جامعه از طریق برهان منطقی یقین حاصل شود که وپروس کشنده‌ای وارد جامعه شده است، امنیت و آرامش از جامعه سلب می‌شود و در بسیاری از کارهای اجتماعی اختلال پدید می‌آید، بنابراین، صرف شناخت و معرفت نه عین یقین است و نه ملازم با ایمان.

۴. آیات متعدد حاکی از آن است که صرف شناخت و معرفت نه عین ایمان است و نه ملازم با ایمان، برای نمونه آیات ذیل را یادآور می‌شویم:

- ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ﴾؛ به یقین کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آن‌ها، پشت به آن کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است. (محمد: ۲۵)

این آیه مبارکه به صراحت بیان می‌کند که منافقان یا عده‌ای از اهل کتاب (طبرسی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ۱۷۴) پس از معرفت به حقانیت دین اسلام و یقین به بعثت پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روشن شدن حقایق برای آن‌ها، پشت به آن کردند و از پذیرش حقایق و تسلیم در برابر آن فاصله گرفته‌اند و به کفر بازگشته‌اند، چرا که شیطان آن‌ها را فریب داده و امر باطل را برای آنان زیبا جلوه داده است (ابن کثیر، ۱۴۲۰ق، ج ۴: ۱۷۴) و آرزوهای آن‌ها را طولانی کرده است. (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۸: ۳۸۵)

این آیه به روشنی حاکی از این است که صرف معرفت و شناخت نه عین ایمان است و نه ملازم با آن، زیرا کسانی بوده‌اند که در عین داشتن علم و معرفت به حقایق، هیچ گونه ایمانی به آن نداشتند.

- ﴿وَمَنْ يَشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾؛ هر کس بعد از آشکار شدن هدایت برای او، با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راهی که می‌رود می‌بریم و به دوزخ داخل می‌کنیم و چه بد فرجامی است. (نساء: ۱۱۵)

طبق این آیه مبارکه، عده‌ای بودند که بعد از دانستن حق (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۱۹۰) و آشکار شدن هدایت برای آن‌ها به مخالفت با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخاستند (طباطبایی،

۱۳۶۳، ج ۵: ۱۳۲) و در برابر او قرار گرفتند^۱ و غیر طریق مؤمنان را - که پیروی از دین حنیف (زمخشری، ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۱۴۹) و اطاعت از خدا و رسول باشد - پیروی کردند، خداوند آن‌ها را به دوزخ داخل می‌کند و به سرنوشت بد خود گرفتار می‌شوند.

این آیه به روشنی حاکی از این است که شناخت و معرفت نه عین ایمان است و نه ملازم با ایمان؛ زیرا کسانی بودند که در عین شناخت و آشکار شدن هدایت ایمان نیاوردند و در برابر حق قرار گرفتند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ أَعْمَالَهُمْ؛ آنانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن هدایت برای آنان به مخالفت با پیامبر برخاستند، هرگز زبانی به خدا نمی‌رسانند و خداوند به زودی اعمالشان را نابود می‌کند. (محمد: ۳۲)

طبق این آیه مبارکه منافقان یا اهل کتاب (طبرسی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ۱۷۴) یا سران قریش (زمخشری، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۵۲۸؛ رازی، ۱۴۱۵ق، ج ۲۸: ۷۲) یا همه رؤسای کفر و ضلالت (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۸: ۳۸۹) با اینکه حقایق برایشان آشکار و طریق هدایت نمایان شده است و به روشنی می‌دانستند که پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از طرف خداوند مبعوث شده است و سخنان او حق و مطابق با واقع است، نه تنها حق را نپذیرفتند و به پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان نیاوردند، بلکه به دشمنی او برخاستند و دیگران را از پیروی او منع کردند. این آیه نیز با صراحت اعلام می‌کند که صرف علم و معرفت، نه عین ایمان است و نه منشأ پیدایش ایمان، چرا که یک عده در عین داشتن معرفت و شناخت حق از ایمان محروم بوده اند.

«يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ؛ آن‌ها پس از روشن شدن حق، با تو مجادله می‌کردند و این جدالشان بعد از آن است که حق برایشان روشن شده است، مثل کسانی هستند که به سوی مرگ رانده می‌شود و آن را با چشم خود می‌نگرند. (انفال: ۶)

۱. شقاق به معنای مخالفت همراه با دشمنی است. «شق» به کسر «ش» به معنای نصف کردن و به فتح «ش» به معنای قطع کردن از طول است (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۱۹۰) با توجه به معنای لغوی این واژه، «مشاقه» کنایه از مخالفت و اطاعت نکردن است. (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۵: ۱۳۲)

طبق این آیه نیز عده‌ای بعد از آشکار شدن حق با پیامبر ﷺ به جدال برخاستند و به او ایمان نیاوردند و سخنان او را نپذیرفتند؛ پس این آیه نیز از مغایرت علم با ایمان و از پیدایش علم بدون ایمان حکایت دارد.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»؛ کسانی که دلایل روشن و هدایتی را که نازل کردیم پس از آنکه آن را در کتاب (آسمانی) برای مردم بیان کردیم، کتمان کنند، خدا آن‌ها را لعنت می‌کند و همه لعن‌کنندگان نیز آن‌ها را لعن می‌کنند. (بقره: ۱۵۹)

بر اساس این آیه مبارکه خداوند تعالی در تورات و انجیل دلیل واضح و روشن درباره نبوت نبی خاتم (زمخسری، ۱۴۱۸ق، ج: ۱، ۳۵۱) و معارف دینی که منشأ هدایت و سعادت انسان است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج: ۱، ۴۵۹) بیان کرده است و علمای یهود و نصارا آن را از مردم مخفی می‌کردند؛ بدین جهت آنان مورد لعن خداوند، ملائکه (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج: ۱، ۴۷۷) و جن و انس قرار می‌گرفتند. (زمخسری، ۱۴۱۸ق، ج: ۱، ۳۵۱)

هم صدر این آیه و هم ذیل آن بیانگر این است که علمای یهود و نصارا در عین اینکه آشکارا نبوت نبی خاتم را می‌دانستند، آن را مخفی می‌کردند. دلالت صدر آشکار است، زیرا اولاً صدر آیه حاکی از این است که خداوند با دلایل واضح و روشن که پیدایش علم را به دنبال دارد اوصاف پیامبر خاتم و بعثت و نبوت او را در تورات و انجیل بیان کرده است و علمای یهود و نصارا از دلایل مزبور اطلاع داشتند و از این طریق نبوت نبی خاتم و مسائل مربوط به آن را می‌دانستند و در عین حال آن را کتمان می‌کردند.

ثانیاً مخفی کردن در جایی فرض دارد که مسئله معلوم و روشن باشد، اگر مجهول و مبهم باشد فی نفسه مخفی است و نیاز به اخفا و کتمان ندارد. وجه دلالت ذیل آیه بر مطلب یاد شده این است که بر اساس ذیل آیه، علمای یهود و نصارا به خاطر کتمان نبوت نبی خاتم و امور مربوط به او به شدیدترین وجه مورد لعن قرار گرفتند؛ روشن است که نفرین و لعن مربوط به شخص مقصر و متخلف است و متخلف در اینجا کسی است که با دانستن حقایق آن را نپذیرد و از دیگران مخفی کند، اما کسی که علم ندارد و بی‌تقصیر است بدون تردید استحقاق لعن و نفرین را ندارد. بنابراین ذیل آیه مزبور آشکارا حاکی از این است که علمای یهود و نصارا در عین اینکه حقایق را به صورت واضح می‌دانستند آن را نپذیرفتند و از دیگران نیز کتمان کردند.

این آیه نیز به روشنی حکایت از این دارد که معرفت و شناخت نه عین ایمان است و نه مستلزم ایمان؛ زیرا بوده اند کسانی که با شناخت و آگاهی از حقایق نه تنها به آن ایمان نیاوردند، بلکه مانع ایمان دیگران می‌شدند و حقایق را از آن‌ها مخفی می‌کردند.

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَيْهِ»؛ آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و با اینکه علم به حق داشته خداوند او را گمراه کرده و بر گوش و قلبش مهر زده است. (جائیه: ۲۳)

در این آیه مبارکه خداوند می‌فرماید عده‌ای با اینکه می‌دانند خدا دارند و او مستحق عبادت است و باید او را بپرستند، در عین حال به خدا ایمان نیاوردند و به جای خدای سبحان، هوای نفس خویش را معبود و مطاع خود قرار دادند و از آن پیروی کردند و با اینکه حق را آشکارا می‌دانستند، از آن منحرف شدند. خداوند آن‌ها را به حال خودشان واگذار کرده (زمخشری، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۴۸۷) یا به عنوان مجازات گمراه کرده (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۸: ۲۸۰) و بر گوش و قلبشان مهر زده است.

این آیه نیز بیانگر این است که صرف علم و شناخت نه عین ایمان است و نه مستلزم ایمان، زیرا عده‌ای با شناخت معبود حقیقی به او ایمان نیاوردند و از حق منحرف شدند. با توجه به مطلب یاد شده آشکار شد که دیدگاه محقق اصفهانی درباره ایمان هرچند از برخی اشکالات مصون بوده است، لیکن از جهات مختلف نقدپذیر بوده و قابل دفاع نیست، بنابراین، از طریق این دیدگاه حقیقت ایمان به دست نمی‌آید و باید ماهیت مؤلفه‌های ایمان را از طریق دیگر جستجو کرد؛ برای تکمیل این بحث، در ادامه حقیقت ایمان و رابطه آن را با علم و شناخت به صورت خلاصه یادآور می‌شویم.

۳. حقیقت ایمان و رابطه آن با علم

از مطالب پیشین، مخصوصاً آیات یاد شده، این مطلب به دست می‌آید که علم نه عین ایمان است و نه جزء ایمان و نه شرط کافی و علت تامه ایمان، بلکه اساساً ایمان از سنخ علم و تصدیق منطقی نیست، بلکه ایمان از نوع گرایش و تصدیق قلبی است که التزام عملی را در پی دارد. بنابراین، در تعریف ایمان می‌توان گفت ایمان عبارت است از «تسلیم و گرایش قلبی که التزام عملی را به دنبال دارد».

نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که ایمان هرچند از سنخ شناخت و علم نیست، بلکه مانند عشق و محبت از سنخ گرایش‌ها و تمایلات قلبی است، لیکن علم و

معرفت شرط لازم ایمان به شمار می‌آید و پیدایش ایمان به ویژه ایمان دینی بدون شناخت امکان‌پذیر نیست.

این مسئله همان گونه که از نظر عقل قابل اثبات است، متون دینی نیز آن را تأیید می‌کنند. از نظر عقل مطلب آشکار است، زیرا ایمان مانند محبت از امور ذات الاضافه است و نیاز به متعلق دارد. همان گونه که محبت بدون متعلق و محبوب معین امکان‌پذیر نیست، ایمان قلبی نیز چنین است. همان گونه که محبت به امر مجهول معنا ندارد، ایمان نیز به امر مجهول نیز امکان‌پذیر نیست. ایمان زمانی پدید می‌آید که انسان از حقانیت یک شیء یا از صادق بودن یک گزاره اطلاع داشته باشد، پس علم شرط لازم ایمان است و ایمان بدون علم قابل تحقق نیست، اما علم بدون ایمان تحقق‌پذیر است. به بیان دیگر، رابطه علم و ایمان اعم و اخص مطلق است، یعنی ایمان خاص و علم عام است؛ هر جا ایمان باشد علم نیز تحقق تحقق دارد، ولی ممکن است علم وجود داشته باشد و از ایمان خبری نباشد.

تا کنون از نظر عقل آشکار گردید که ایمان بدون شناخت پدید نمی‌آید و جهل و شک با ایمان سازگار نیست، حال باید دید که از نظر متون دینی این مسئله چگونه است. متون دینی نیز دیدگاه عقل را تأیید نموده و تحصیل معرفت را امر لازم و شک و تردید را منافی و معارض ایمان قلمداد کرده است.

در قرآن کریم، شک در برابر ایمان و مؤمنان در مقابل اهل شک قرار گرفته‌اند:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»؛ مؤمنان تنها کسانی هستند

که به خدا و رسولش ایمان آورده و شکی به خود راه نداده‌اند. (حجرات: ۱۵)

«وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَأْتِيهِ مِنَ الْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ

وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ»؛ شیطان بر آنها تسلطی نداشت، بلکه ما می‌خواستیم

مؤمنان به آخرت را از کسانی که درباره آن شک دارند، متمایز کنیم و پروردگار تو تنها

نگهبان همه چیز است. (سبأ: ۲۱)

در روایات اسلامی، شک مساوی با کفر، تباه‌کننده دین، نابود کننده ایمان و

خاموش کننده نور قلب معرفی شده است:

«الشَّكُّ كُفْرٌ؛ شک و تردید کفر است. (آمدی، ۱۳۸۷: ۵۲)

- «ایاک و الشک، فانه یفسد الدین؛ از شک بپرهیزید که دین را تباه می‌کند. (همان):

(۱۸۸)

- «الشک یفسد الدین؛ شک دین را تباه می‌کند. (همان: ۵۲)

- «الشک یطفئ نور القلب؛ شک نور قلب را خاموش می‌سازد». (همان)

۴. مرتبه معرفت لازم برای پیدایش و بقای ایمان

تا کنون معلوم شد که معرفت نه عین ایمان است و نه جزء آن، بلکه شرط لازم برای پیدایش ایمان است. دلیل این مدعا از بررسی و نقد دیدگاه محقق اصفهانی و نیز بررسی آیات و نسبت ایمان و معرفت روشن شد، زیرا به خلاف دیدگاه محقق اصفهانی مبنی بر عینیت ایمان با معرفت، با دلیل‌های گوناگون اثبات شد که علم عین ایمان نیست و نیز معلوم شد که ایمان از سنخ گرایش و تسلیم قلبی و معایر با شناخت و معرفت است، بلکه می‌توان گفت اساساً ایمان مرکب نیست تا علم جزء آن به شمار آید. حال پرسشی که در اینجا پدید می‌آید این است که با توجه به اینکه معرفت از مراتب مختلف برخوردار است، کدام مرتبه آن برای پیدایش ایمان ضروری است؟ آیا معرفت یقینی لازم است یا معرفت ظنی نیز کفایت می‌کند؟

به نظر می‌رسد که هم در پیدایش ایمان دینی که با سعادت جاودانه انسان ارتباط دارد و هم در بقا و استمرار آن، معرفت یقینی لازم است و معرفت ظنی کافی نیست. این مطلب هم از نظر عقل قابل اثبات است و هم از نظر نقل و متون دینی.

دلیل عقلی برای اثبات این مطلب این است که پای‌بندی به دین و رفتار بر اساس آموزه‌های دینی انسان را محدود می‌کند و جلو بسیاری از تمایلات، خواهش‌ها و کشش‌ها را می‌گیرد، بدون تردید، عمل خلاف تمایلات و زیر پا گذاشتن خواهش‌های نفسانی در صورتی معقول است که انسان نسبت به پایه‌های دین یقین داشته باشد و در عمل به آموزه‌های دینی تردیدی راه ندهد. انسان زمانی با آرامش کامل و اختیار تام تمایلات نفسانی را کنار می‌گذارد و دستورات دینی را با تمام وجود می‌پذیرد و در صورت نیاز تمام وابستگی خود را در راه دین فدا می‌کند که نسبت به پایه‌های دین که موضوع ایمان دینی را تشکیل می‌دهد، هیچ گونه تردیدی نداشته باشد و کوچک‌ترین احتمالی را خلاف آن نیابد. انسان هنگامی سخت‌ترین شرایط و بزرگترین مصائبی را که در راه دین برای او پدید آمده، زیباترین چیز می‌بیند و می‌گوید «ما رأیت الا جمیلاً» که نسبت به پایه‌های

دین هیچ گونه تردیدی نداشته باشد. در غیر این صورت امور یاد شده توجیه عقلانی ندارد؛ بنابراین، ایمانی که در هیچ شرایطی زوال پذیر نباشد و سعادت ابدی را در پی داشته باشد، بدون معرفت یقینی به اصول اساسی دین امکان پذیر نیست.

نسبت به دلیل نقلی، چند روایت را در این باره برای نمونه یادآور می شویم. بر اساس این روایات، معرفت یقینی به اصول اساسی دین ریشه ایمان، نظام دین، رأس دین و ملاک نجات به شمار آمده است.

- «الایمان شجرة اصلها الیقین و فرعها التقی؛ ایمان درختی است که ریشه آن یقین و شاخه اش تقوی است».(آمدی ۱۳۸۷: ۱۰۹)

- «یحتاج الاسلام الی الایمان و یحتاج الایمان الی الایقان؛ اسلام به ایمان و ایمان به یقین نیازمند است».(همان: ۸۸۲)

- «لا ایمان لمن لایقین له؛ کسی که یقین ندارد ایمان ندارد».(همان: ۶۴۸)

- «ملاک النجاة لزوم الایمان و صدق الایقان؛ ریشه رستگاری ملازمت با ایمان و یقین درست است».(همان: ۸۳۹)

- «شیئان هما ملاک الدین، الصدق و الیقین؛ دو چیز ملاک دین است؛ صداقت و معرفت یقینی».(همان: ۴۶۷)

- «ملاک الدین حسن الیقین؛ نظام دین یقین درست است».(همان: ۸۴۸)

- «لاخیر فی عمل الا مع الیقین؛ خیری در عمل نیست، جز اینکه با معرفت یقینی همراه باشد».(همان: ۶۵۹)

- «الیقین رأس الدین؛ معرفت یقینی رأس دین است».(همان: ۵۸)

- «من ایقن افلح؛ هر که به پایه های دین معرفت یقینی (همراه با تسلیم قلبی) داشته باشد رستگار می شود».(همان: ۶۸۴)

با توجه به مطالب یاد شده آشکار گردید که هر چند شناخت و معرفت نه عین ایمان است و نه جزء آن و نه علت تامه آن، لیکن ایمانی که از بقا و استمرار برخوردار است و سعادت ابدی انسان را در پی دارد به معرفت یقینی استوار است و معرفت ظنی کافی نیست.

نتیجه

- از مباحثی که در این نوشتار بررسی شد نتایج زیر به دست می‌آید:
۱. از نظر محقق اصفهانی، علم و معرفت تمام حقیقت ایمان را تشکیل می‌دهد و تعهد و تسلیم قلبی از آثار ایمان به شمار می‌آید.
 ۲. طبق این دیدگاه، بین ایمان و تدین رابطه اعم و اخص برقرار است؛ تدین اخص و ایمان اعم است. به این معنا که هر متدینی دارای ایمان است و اما هر که دارای ایمان باشد لزوماً متدین نیست، ممکن است متدین باشد و ممکن است کافر و منکر.
 ۳. دیدگاه یادشده همان گونه که از نظر معناشناختی ایمان قابل پذیرش نیست، از نظر عقل و متون دینی نیز پذیرفتنی نیست.
 ۴. حقیقت ایمان را تعهد و تسلیم قلبی تشکیل می‌دهد، نه معرفت و تصدیق منطقی.
 ۵. شناخت و معرفت حقیقی، نه عین ایمان است و نه جزء آن و نه علت تامه آن، لیکن ایمانی که سعادت ابدی انسان را به دنبال دارد، بر معرفتی یقینی استوار است.

منابع و مأخذ:

قرآن کریم

نهج البلاغه (ترجمه سید جعفر شهیدی)

- ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۷ق) *لسان العرب*، تصحیح امین محمد عبدالوهاب و محمد الصادق العبیدی، ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- اصفهانی، شیخ محمد حسین (۱۴۱۸ق)، *نهایتہ الدرایة فی شرح الکفایة*، تحقیق ابوالحسن قائمی، ج ۱، بیروت: مؤسسه ال البيت ع.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۳)، *مجموعه آثار*، ج ۳، چ ۱، تهران: صدرا.

- ابن کثیر، اسماعیل (۱۴۲۰ق)، *تفسیر القرآن العظیم*، تقدیم محمد عبدالرحمن المرعشی، ج ۱، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۳)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمد باقر موسوی، تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۵ق)، *مجمع البیان فی القرآن*، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
- فخر رازی، محمد (۱۴۱۵ق)، *تفسیر الکبیر*، بیروت: دار الفکر.
- زمخشری، محمود (۱۴۱۸ق)، *الکشاف*، تحقیق و تعلیق شیخ عادل احمد عبدالوجود، شیخ علی محمد معوض، ج ۱، ریاض: مکتبة العبکیان.
- عمید، حسن (۱۳۶۹)، *فرهنگ فارسی عمید*، دو جلدی، ج ۷، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- انیس ابراهیم و دیگران (۱۳۸۴)، *فرهنگ المعجم الوسیط*، ترجمه محمد بندر ریگی، ج ۱، تهران: انتشارات اسلامی.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۱۰ق)، *درر الفوائد فی حاشیة الفرائد*، ج ۱، تهران: موسسه الطبع و النشر.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۴۱۵ق)، *الملل و النحل*، تحقیق امیرعلی منها، علی حسن فاعور، ج ۴، بیروت: دارالمعرفه.
- محمدی، عبدالله (۱۳۹۷)، *هستی شناسی ایمان*، ج ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- آمدی، عبدالواحد (۱۳۸۷)، *غرر الحکم*، ترجمه محمدعلی انصاری، ویرایش و تصحیح مهدی انصاری قمی، ج ۵، قم: مؤسسه انتشاراتی امام

- خوانساری، محمد(۱۳۷۶)، *فرهنگ اصطلاحات منطقی*، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مظفر، محمد رضا(۱۴۰۰ق)، *المنطق*، بیروت: دارالتعارف.
- تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر(۱۳۶۳)، *تهذیب المنطق*، با حاشیه علامه عبدالله و تعلیقات عبدالرحیم و دیگران، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- تفتازانی، مسعود بن عمر(۱۴۰۹ق)، *شرح مقاصد*، تحقیق و تعلیق و مقدمه عبدالرحمن عمیره، ج ۱، قم: منشورات شریف رضی.
- قریب، محمد(۱۳۶۶)، *فرهنگ لغات قرآن*، ج ۱، تهران: انتشارات بنیاده.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف(۱۳۷۲)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، ج ۳، قم: انتشارات امام صادق علیه السلام.